

## جابه‌جایی ضمیر شخصی پیوسته و نقش بلاغی آن در غزل سعدی حجت‌الله بهمنی مطلق<sup>۱</sup>

### چکیده

پایه و اساس کلام ادبی هنجارگریزی و شکستن قواعد زبان معیار است. در کلام ادبی جایگاه اجزای کلام را بلاغت تعیین می‌کند. یکی از عناصر زبانی که در ساختار کلام امکان جابه‌جایی بالایی دارد و از این رهگذر می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری کلام ادبی شود، ضمیر شخصی پیوسته است. در این پژوهش جابه‌جایی ضمیر شخصی پیوسته در غزل سعدی از دو جنبه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است؛ یکی جنبه بلاغی و دیگر گونه‌های مختلف جابه‌جایی از نظر پیوستن به اجزای جمله. برای این منظور ۶۲۷ غزل سعدی مورد بررسی قرار گرفت و از آن میان ۵۳۰ نمونه شناسایی شد. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که جابه‌جایی ضمیر پیوسته در غزل سعدی بسامد بالایی دارد و می‌تواند به‌عنوان یک شاخص سبکی شناخته شود. دیگر این که گذشته از ضرورت وزن و موسیقی، انگیزه‌های بلاغی دیگری هم در جابه‌جایی این عنصر زبانی نقش داشته است

کلیدواژه‌ها: سعدی، غزل، جابه‌جایی ضمیر، بلاغت، هنجارگریزی نحوی

---

<sup>۱</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران شرق، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. h.bahmanimotlagh@yahoo.com  
پدیرش: ۱۴۰۰/۵/۳۰ وصول: ۱۴۰۰/۳/۱۶

### مقدمه

جهش ضمیر یا رقص ضمیر یا پرش ضمیر عبارت است از جابه‌جایی ضمیر شخصی پیوسته از جایگاه اصلی خود. در زبان معیار هر کدام از اجزای کلام با توجه به نقششان در جمله، جایگاه مشخصی دارند اما در زبان ادبی بنا به ضرورت بلاغی اجزای کلام جابه‌جا می‌شوند و معیار تعیین جایگاه اجزای کلام، بلاغت است. از میان عناصر زبانی ضمیرهای شخصی پیوسته امکان جابه‌جایی بالایی دارند و شاعران هم بنا به اقتضای زبان ادبی، از این امکان بهره برده‌اند بنابراین بررسی و تحلیل این پدیده زبانی می‌تواند بخشی از وجوه بلاغی آثار ادبی را آشکار سازد.

در این پژوهش جابه‌جایی ضمیر شخصی پیوسته در غزل سعدی از دو جنبه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است: یکی گونه‌های مختلف جابه‌جایی از نظر پیوستن به اجزای جمله که این بخش بر اساس نظر صاحب‌نظران دستور سنتی بررسی شده است و دیگر جنبه بلاغی که بر مبنای نظریه هنجارگرایی فرمالیست‌ها تحلیل شده است. همچنین نقش‌های مختلف این ضمیر در غزل سعدی تحقیق شده است. برای این منظور ۶۲۷ غزل سعدی از کلیات سعدی، تدقیق در متن و مقدمه از دکتر حسن انوری مطالعه شد و در مجموع ۵۳۰ نمونه استخراج و مورد تحلیل و طبقه‌بندی قرار گرفت. ارجاع بیت‌هایی که برای نمونه در متن مقاله آمده‌اند، بر اساس شماره غزل و شماره بیت از همین منبع صورت گرفته است. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که جابه‌جایی ضمیر پیوسته در غزل سعدی بسامد بالایی دارد و گذشته از ضرورت وزن و موسیقی، انگیزه‌های بلاغی دیگری هم در جابه‌جایی این عنصر زبانی نقش داشته است.

### پیشینه پژوهش

بحث درباره ساختمان جمله و تاثیر بلاغی جابه‌جایی اجزای جمله از دیرباز مورد توجه منتقدان و ادیبان بوده و در علم معانی به آن پرداخته‌اند؛ و به طور کلی موضوع علم معانی مطالعه و تحلیل ساختمان جمله و بررسی تاثیر تقدیم و تاخیر اجزای جمله است؛ اما درباره جابه‌جایی ضمیر بعنوان یکی از عناصر زبانی در ساختمان جمله که موضوع این پژوهش است، می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد:

طیب (۱۳۸۳) به تحلیل ساخت‌های دستوری زبان شعر پرداخته است و تصرفات شاعران در ساخت‌های نحوی زبان را در سه رده: تکرار عناصر، ساخت‌های ویژه و جابه‌جایی بررسی کرده است. جابه‌جایی‌ها را در دو سطح جابه‌جایی اجزای گروه و جابه‌جایی گروه‌ها در سطح جمله توصیف

کرده است. وی سرانجام نتیجه‌گیری می‌کند که عمده تصرفات شاعران به شکل تکرار، حذف و جابه‌جایی است و از این میان جابه‌جایی پربسامدترین نوع تصرف است. فتوحی (۱۳۹۰) با انگیزه سبک‌شناسانه به تحلیل نحو غزلیات سعدی پرداخته است و معتقد است نحو سعدی به نظم و نحو پایه زبان بسیار نزدیک است. وی بدون آن که به تحلیل جابه‌جایی ضمیر بپردازد با اشاره به یک نمونه از رقص ضمیر، این شگرد را نوعی تکنیک سعدی می‌داند. کردبچه، آقاحسینی و هاشمی باباحیدری (۱۳۹۳) به بررسی تنوع موقعیت مکانی ضمیر شخصی متصل در شعر هفت تن از شاعران معاصر (نیمابوشیخ، اخوان ثالث، شاملو، سپهری، فرخزاد، آتشی و صفارزاده) پرداخته‌اند. پژوهشگران در این پژوهش به این نتیجه رسیده‌اند که ضمیر متصل هنگام تغییر موقعیت مکانی به «اسم دیگر»، «ضمیر منفصل» و «حروف» پیوسته است که هر سه مورد جابه‌جایی ارزش زیبایی‌شناسی پیدا کرده است و در این میان پیوستن ضمیر متصل به ضمیر منفصل ارزش زیبایی‌شناسی کمتری دارد. دانشگر (۱۳۹۶) جابه‌جایی ضمیر متصل در بوستان سعدی را در حالت‌های مضاف‌الیهی، مفعولی، متممی و فاعلی بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که ضمیر متصل در بوستان در همین چهار نقش به کار رفته است و در این نقش‌ها به اسم، فعل، صفت، حرف، قید، ادات پرسشی، عدد و ضمیر متصل شده‌اند. همچنین افزوده‌اند که جابه‌جایی نقش دستوری می‌تواند در ایجاد زیبایی و سبک فردی شاعر نقش داشته باشد.

## مبانی نظری

### ۱- ضمیر شخصی

ضمیر در دستور زبان فارسی عبارت است از واژه‌ای که جانشین اسم می‌شود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. به عبارتی دیگر «ضمیر اسم کنایه‌ای است که جای اسم صریحی را می‌گیرد و آن اسم صریح را مرجع آن ضمیر نامند» (خیامپور، ۱۳۸۲: ۳۱) یکی از انواع ضمیر، ضمیر شخصی است که خود بر دو نوع است: گسسته و پیوسته. ضمیرهای گسسته عبارتند از: من، تو، او، ما، شما، ایشان. «ضمیرهای گسسته می‌توانند فاعل، مفعول، متمم قیدی، مضاف‌الیه، شبه مضاف‌الیه و متمم صوت شوند و بدل، همپایه، تاکید و تفسیر داشته باشند. ضمیرهای شخصی پیوسته بر دو قسم است: یکی فاعلی دیگر غیر فاعلی. ضمیر فاعلی که می‌توان آن‌ها را پسوندهای صرفی فاعلی هم نامید، عبارتند از: َم، ی، َد، ید، َند. [در کتاب‌های دستور جدید این ضمیرها شناسه فعل نامیده می‌شوند] ضمیرهای غیرفاعلی عبارتند از: َم، َت، َش، َمان، َتان، َشان. این‌ها امروز به صفت و اسم و فعل و ضمیر

و متمم فعل و فعلیاری می‌چسبند. اگر به اسم یا صفت افزوده شوند، مضاف‌الیه‌اند. اگر به فعل یا فعلیاری یا مکمل بچسبند، مفعول رائی‌اند.» (فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۲۴۵ - ۲۴۷) طبق نظر فرشیدورد ضمایر شخصی پیوسته غیرفاعلی فقط نقش مضاف‌الیه و مفعول رایبی می‌پذیرند.

انوری و احمدی گیوی ضمیرهای شخصی پیوسته را بر اساس نقش دستوری‌شان به سه نوع تقسیم کرده‌اند: «مفعولی، متممی و اضافی». این ضمایر در موارد زیر نقش مفعولی دارند و ضمایر متصل مفعولی نامیده می‌شوند: در آخر برخی فعل‌های متعدی، بین دو جزء در فعل مرکب، بین پیشوند و فعل در فعل پیشوندی، در آخر متمم فعل‌های متعدی و در آخر تمیز.

ضمایر شخصی متصل در موارد زیر نقش متممی دارند: در آخر برخی فعل‌های متعدی، بعد از حرف اضافه، بین دو جزء فعل مرکب، در آخر فعل‌های متعدی و لازم، در آخر مفعول، در آخر نهاد و در آخر مسند. بین دو جزء در فعل‌های لازم یک شخصه؛ مانند خوشم آمد (؟)

ضمایر شخصی متصل در موارد زیر نقش مضاف‌الیهی دارند: در آخر اسم، در آخر ضمایر اشاره‌ای، پرسشی و مبهم و در آخر ضمیر مشترک. برخی از ضمایر شخصی متصل میان فعل‌های معین و اصلی به جای ضمایر منفصل و در نقش‌های زیر می‌آیند:

۱- نقش متممی؛ مانند چه بایدش کرد؟ = چه باید برای او بکنیم؟

۲- نقش مفعولی: نخواهیم دید = نمی‌خواهیم تو را ببینیم» (۱۳۷۵، ۲: ۱۹۱ - ۱۹۵)

غلامرضا ارزنگ برای ضمیر پیوسته چهار نقش و کاربرد قائل است و علاوه بر نقش مفعول رایبی، متمم و مضاف‌الیه همراه آمدن با فعل غیرشخصی را هم ذکر می‌کند (۱۳۷۸: ۲۰) اما برای ضمیری که همراه فعل غیرشخصی می‌آید، هیچ نقش دستوری را نام نمی‌برد.

ضمیرهای شخصی پیوسته در جمله‌های استثنايي چهار جزئی با فعل یک شخصه، به گروه اسمی می‌پیوندند و در حکم شناسه فعل هستند. در این ساختار «ضمیر پیوسته کار شناسه را در افعال عادی انجام می‌دهد و نمی‌توان جای آن را با اسم و ضمیر جدا عوض کرد» (وحیدیان کامیار با همکاری عمرانی، ۱۳۸۱: ۲۷) مانند مسافران خوابشان می‌آمد. انوری و احمدی گیوی در این گونه جمله‌ها نقش ضمیر پیوسته را متمم دانسته‌اند (همان: ۱۹۳) که درست به نظر نمی‌رسد و بهتر است طبق نظر وحیدیان کامیار آن را شناسه فعل بدانیم. در این صورت در این ساختار استثنایی می‌توان «خوابشان می‌آید» را فعل مرکب در نظر گرفت که از «اسم + شناسه + همکرد» تشکیل شده است. به جز ضمیر پیوسته که در حکم شناسه است، هیچ عنصر زبانی دیگری میان جزء غیرفعلی و همکرد این فعل مرکب، جای نمی‌گیرد و گسترش‌پذیر نیست.

ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد در زبان فارسی امروز به دنبال فعل سوم شخص مفرد ماضی در نقش نهاد به کار می‌رود؛ مانند رفتش = او رفت، یا گفتش = او گفت. به نظر می‌رسد در گذشته هم کاربرد

ضمیر در این نقش رایج بوده است. انوری و احمدی گیوی هم به آن اشاره کرده‌اند و نقش آن را تأکید فاعل دانسته‌اند (همان: ۱۹۳ و ۱۹۴) برای نمونه به بیت‌های زیر از شاهنامه می‌توان اشاره کرد:

نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ / گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ (فردوسی، ۱۳۸۶، یکم: ۳۰)

در این بیت ضمیر ّش در پایان فعل «گرفت» مانند ّش در پایان «گفتش = او گفت» در زبان امروزی، نهاد است؛ و شکل دستورمند بیت چنین است: هوشنگ با هوش و سنگ نگه کرد. او یکی سنگ گرفت و تیز چنگ شد. ایرانی و ترکاشوند مرجع ضمیر ّش در این بیت را «سنگ» دانسته‌اند و آن را مفعول در نظر گرفته‌اند (۱۳۸۶: ۱۲۳) که نادرست به نظر می‌رسد.

همچنین فردوسی در توصیف اسفندیار لحظه‌ای که بر اثر تیر گز بر روی باره نامدارش می‌خوابد، در بیت دیگری می‌گوید:

گرفتش بُش و یال اسپ سیاه      ز خون لعل شد خاک آوردگاه (فردوسی، ۱۳۸۶، پنجم: ۴۱۲)

ضمیر ّش در پایان فعل «گرفتش» در نقش نهاد به کار رفته است. شکل دستورمند مصراع اول چنین است: او بُش و یال اسپ سیاه را گرفت.

بنابراین هرچند بعضی از صاحب‌نظران برای ضمیر شخصی پیوسته دو نقش دستوری (مضاف‌الیه و مفعول) و بعضی سه نقش (مفعول، متمم و مضاف‌الیه) قائل شده‌اند، علاوه بر نمونه‌های بالا، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ضمیرهای پیوسته علاوه بر سه نقش یاد شده، نقش نهادی هم می‌پذیرند. در متن مقاله نمونه‌های این نقش در غزل سعدی بررسی می‌شود.

## ۲- هنجارگریزی

مباحث هنجارگریزی ریشه در آرا و نظرات صاحب‌نظران فرمالیست دارد. ویکتور اشکلوفسکی، نظریه‌پرداز فرمالیست روسی، در مقاله «هنر یعنی صنعت» (*Art as device*) که در سال ۱۹۱۷ منتشر کرد، نخستین بار اصطلاح آشنایی‌زدایی (*Defamiliarization*) را در مقابل «خودکار شدن» به کار برد. «آشنایی‌زدایی حاصل فرایندهای خاصی نظیر هنجارگریزی و انحراف از نُرم زبان است؛ و همچنین شگردی است که سبب می‌شود کهنه و عادت بار دیگر نو به نظر برسد» (داد، ۱۳۸۲: ذیل آشنایی‌زدایی)؛ و خودکاری زبان یعنی به کارگیری زبان به شکل عادی که هدف آن انتقال پیام است.

هنجارگریزی عبارت است از هرگونه سرپیچی و انحراف از قواعد زبان هنجار. فرایند هنجارگریزی زبان عادی را به زبان ادبی تبدیل می‌کند اما هر هنجارگریزی، برجسته‌سازی (*Foregrounding*) به شمار نمی‌آید و ارزش ادبی ندارد. به نظر لیچ وقتی هنجارگریزی سبب برجسته‌سازی می‌شود که: «۱- بیانگر مفهومی باشد، به عبارت دیگر نقشمند باشد. ۲- بیانگر منظور گوینده باشد؛ به عبارت دیگر

جهتمند باشد. ۳- به قضاوت مخاطب بیانگر مفهومی باشد؛ به عبارت دیگر غایتمند باشد. (Leech، ۱۹۶۹. نقل در صفوی، ۱۳۷۳، اول: ۴۷).

شفیعی‌کدکنی برای هنجارگریزی دو اصل را لازم می‌داند تا منجر به آفرینش شعر شود: «۱- اصل جمالشناسیک؛ منظور این است که وقتی کلمه‌ای را از خانواده خود جدا کردیم و در کنار خانواده دیگر قرار دادیم، خواننده یا شنونده یا اهل زبان، در این جدایی و در این ازدواج جدید، نوعی زیبایی در آن احساس کند. ۲- اصل رسانگی؛ منظور این است که وقتی کلمه‌ای را از خانواده خود جدا کردیم و به ترکیب با خانواده‌ای دیگر واداشتیم، خواننده علاوه بر لذت جمالشناختی، در حدود منطق شعر احساس گوینده را تا حدی بتواند دریابد» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۸: ۱۳-۱۴) به تعبیری دیگر نباید هنجارگریزی سبب ابهام و اختلال در انتقال احساس شاعر شود. گونه‌های مختلف هنجارگریزی عبارت است از «واژگانی، نحوی، آوایی، نوشتاری، معنایی، گویشی، سبکی و زمانی» (صفوی، ۱۳۷۳، اول: ۴۷-۵۴)

از میان گونه‌های هشتگانه هنجارگریزی، هنجارگریزی نحوی به موضوع این پژوهش مربوط می‌شود و آن عبارت است از سرپیچی از قواعد نحوی زبان و جابه‌جایی اجزای جمله. «شاعر می‌تواند در شعر خود با جابه‌جا کردن عناصر سازنده جمله از قواعد نحوی زبان هنجارگریز بزند و زبان خود را از زبان هنجار متمایز کند» (همان: ۵۰)

جابه‌جایی اجزای جمله و بطور کلی مسأله ساختمان جمله در بلاغت سنتی هم موضوع مهمی بوده تا جایی که عبدالقاهر جرجانی «بلاغت و تاثیر را منحصر در حوزه ساختارهای نحوی زبان می‌داند و آن را علم معانی النحو می‌خواند» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۶۸: ۳۱)

یکی از شکل‌های هنجارگریزی نحوی جابه‌جایی ضمیر پیوسته است. این عنصر زبانی با تنوع مکانی که در جمله می‌تواند داشته‌باشد، نقش برجسته و مهمی در برجسته‌سازی و ارزش ادبی کلام دارد.

### جابه‌جایی ضمیر پیوسته و نقش بلاغی آن

۴- ۱- گونه‌های جابه‌جایی ضمیر: ضمیرهای جابه‌جا شده را بر اساس نقشی که دارند و جایگاهی که منتقل شده‌اند، در زیر دسته‌بندی و بررسی می‌کنیم:

۴- ۱- ۱- مضاف‌الیه: یکی از نقش‌های ضمیر پیوسته مضاف‌الیه است. ضمیر در این نقش به اسم می‌پیوندد. در غزل سعدی گاه این ضمیر از مضاف خود جدا شده و به اجزای دیگر جمله پیوسته‌است در زیر به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۴-۱-۱-۱- مضاف‌الیه پیوسته به فعل: ضمیر پیوسته در نقش مضاف‌الیه باید طبق قاعده و در ساختار دستورمند جمله، به اسم پیوند و ولی در موارد زیر جابه‌جا شده و به فعل جمله پیوسته است. از این گونه جابه‌جایی سی‌وشش مورد در غزل سعدی به کار رفته است؛ مانند نمونه‌های زیر تا به گریبان نرسد دست مرگ دست ز دامن نکنیمت رها (۹/۳)

در این بیت ضمیر ے در اصل مضاف‌الیه «دامن» بوده که به فعل «نکنیم» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع دوم چنین است: دست ز دامنت رها نکنیم.

خیالش در نظر چون آیدم خواب نشاید در به روی دوستان بست (۵/۵۳)

در این بیت ضمیر ے مضاف‌الیه «نظر» بوده که جابه‌جا شده و به فعل «آید» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع اول چنین است: خیالش چون خواب در نظر آید.

۴-۱-۱-۲- مضاف‌الیه پیوسته به اسم دیگر: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر در نقش مضاف‌الیه، گونه‌ای است که ضمیر از مضاف خود جدا شده و به اسم دیگری پیوسته است. این گونه جابه‌جایی با صدویست و چهار نمونه، در غزل سعدی بسامد بالایی دارد؛ مانند نمونه‌های زیر سر نتوانم که برآرم چو چنگ و چو دهم پوست بدرد قفا (۱۲/۳)

در این بیت ضمیر ے در اصل مضاف‌الیه «پوست» بوده که به «دفع» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع دوم چنین بوده است: و رقفا پوستم را چو دف بدرد.

شاهدش دیدار و گفتن، فتنه‌اش ابرو و چشم نادرش بالا و رفتن دلپذیرش طبع و خوست (۲/۱۰۲)

در این بیت ضمیر ے ش چهار بار جابه‌جا شده و در هر چهار بار مضاف‌الیه بوده که به اسم دیگری غیر از مضاف خود پیوسته است. شکل دستورمند بیت چنین است: دیدار و گفتنش شاهد، ابرو و چشمش فتنه، بالا و رفتنش نادر و طبع و خویش دلپذیر است.

۴-۱-۱-۳- مضاف‌الیه پیوسته به صفت: گاهی ضمیر در نقش مضاف‌الیه از مضاف خود جدا شده و به پایان صفتی خارج از گروه اسمی خود پیوسته است. در این موارد گاه ضمیر به صفت شمارشی پیوسته است. از این گونه جابه‌جایی دوازده مورد در غزل سعدی به کار رفته که در زیر نمونه‌هایی را بررسی می‌کنیم:

گل مژده بازآمدنت در چمن انداخت سلطان صبا پر زر مصریش دهان کرد (۸/۲۰۳)

ضمیر ے ش مضاف‌الیه «دهان» بوده که جابه‌جا شده و به صفت «مصری» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع دوم چنین است: سلطان صبا دهانش را پر زر مصری کرد.

صد هزارش دست خاطر در رکاب پادشاهی می‌رود با لشکری (۴/۶۰۱)

در این بیت ضمیر ے ش مضاف‌الیه «رکاب» بوده که صفت شمارشی «صد هزار» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع اول چنین است: صد هزار دست خاطر در رکابش است.

۱-۱-۱- ۴- مضاف‌الیه پیوسته به حرف ربط: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر در نقش مضاف‌الیه، پیوستن آن به حرف ربط است. در غزل سعدی در سی‌ودو مورد این گونه جابه‌جایی صورت گرفته است. ضمیرها پس از جابه‌جایی به دو حرف ربط «اگر» و «که» پیوسته‌اند. از میان سی و دو مورد بیست و پنج مورد به حرف ربط «اگر» و صورت‌های دیگر آن مانند «گر» و «ور» و هفت مورد به حرف ربط «که» پیوسته است. نمونه‌ها:

چون تنگ نباشد دل مسکین حمامی کش یار هم‌آواز بگیرند به دامی (۱/۶۴۴)  
ضمیر ّ ش مضاف‌الیه «یار هم‌آواز» بوده که به حرف ربط «که» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع دوم چنین است: که یار هم‌آوازش را به دامی بگیرند.

گرم بازآمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گل از خارم برآوردی و خار از پا و پا از گل (۱/۳۹۲)  
ضمیر ّ م مضاف‌الیه «محبوب سیم‌اندام سنگین‌دل» بوده که به حرف ربط «گر» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع اول چنین است: اگر محبوب سیم‌اندام سنگین‌دل م بازآمدی.

۱-۱-۱- ۵- مضاف‌الیه پیوسته به قید: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر در نقش مضاف‌الیه، پیوستن ضمیر است به پایان گروه قیدی. از این گونه جابه‌جایی چهل و چهار مورد در غزل سعدی به کار رفته است و ضمیر پس از جابه‌جایی به انواع گروه قیدی؛ مانند قید تاکید، قید زمان، قید نفی، قید کیفیت، قید پرسش، قید تکرار و ... پیوسته است؛ مانند نمونه‌های زیر

ای باد بوستان مگرت نافه در میان وی مرغ آشنا مگرت نامه در پرست (۲/۷۷)  
ضمیر ّ ت که مضاف‌الیه «میان» و «پر» بوده، جابه‌جا شده و به قید تاکید «مگر» پیوسته است. شکل دستورمند بیت چنین است: ای باد بوستان مگر نافه در میان است و ای مرغ آشنا مگر نامه در پرت است.

وقت است اگر بیایی و لب بر لبم نهی چندم به جستجوی تو دم بر دم اوفتد (۶/۱۸۱)  
ضمیر ّ م مضاف‌الیه «دم» بوده که به قید پرسشی «چند» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع دوم چنین است: چند به جستجوی تو دم بر دم اوفتد.

تا مگر دیده ز روی تو بیابد اثری هر زمان صدرهت اندر سر و پا می‌نگرم (۲/۴۳۹)  
ضمیر ّ ت مضاف‌الیه «پا» بوده که به قید تکرار «صدره» پیوسته است. شکل دستورمند مصراع دوم چنین است: هر زمان صدره اندر سر و پایت می‌نگرم.  
بسامد جابه‌جایی ضمیر پیوسته در نقش مضاف‌الیه

مجموع	پیوسته به قید	پیوسته به حرف ربط	پیوسته به صفت	پیوسته به اسمی دیگر	پیوسته به فعل
۱۴۸	۴۴	۳۲	۱۲	۱۲۴	۳۶



۴-۱-۲- نهاد: هر چند به نظر صاحب‌نظران ضمیر پیوسته در نقش نهاد در زبان فارسی امروز به فعل سوم شخص مفرد ماضی می‌پیوندد و نیز در جمله‌های یک شخصه می‌آید، اما در ادب فارسی این ضمیر در نقش نهاد کاربرد داشته‌است و یافته‌های این پژوهش هم نشان می‌دهد که در غزل سعدی در چهارده مورد ضمیر پیوسته در نقش نهاد جابه‌جا شده‌است. در زیر این نمونه‌ها را بررسی می‌کنیم.

۴-۱-۲-۱- نهاد پیوسته به اسم:

سعدیا در پای جانان گر به خدمت سر نهی هم‌چنان عذرت بیاید خواستن تقصیر را (۹/۱۳)  
در این بیت ضمیر ے ت که به «عذر» پیوسته در اصل نهاد جمله است و شکل دستورمند جمله مصراع دوم چنین است: هم‌چنان تو از تقصیر بیاید عذر بخواهی.

می با جوانان خوردنم باری تمنا می‌کند تا کودکان در بی فتند این پیر دردآشام را (۳/۱۹)  
ضمیر ے م نهاد جمله است که به «خوردن» پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: باری می با جوانان خوردن تمنا می‌کنم.

۴-۱-۲-۲- نهاد پیوسته به مفعول:

مستی خمرش نکند آرزو هر که چو سعدی شود از عشق مست (۱۰/۴۹)  
ضمیر پیوسته ے ش نهاد جمله است که به «خمر» پیوسته است و شکل دستورمند بیت چنین است: هر که چو سعدی از عشق مست شود، او مستی خمر را آرزو نکند. این نمونه هم از موارد استثنا است که سعدی علاوه بر شناسه «د» در پایان فعل «نکند»، ضمیر پیوسته «ے ش» را به عنوان نهاد آورده‌است.

۴-۱-۲-۳- نهاد پیوسته به قید:

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست (۱/۱۳۳)  
ضمیر پیوسته ے ش که به قید «مگر» پیوسته، نهاد جمله‌ی پایانی بیت است و شکل دستورمند جمله چنین است: مگر او ناظر (بیننده) نیست؟

۴-۱-۲-۴- نهاد پیوسته به فعل بعد از شناسه: در این ساختار ویژه که چهار مورد در غزل سعدی و آن هم با فعل «آرزو کردن» به کار رفته‌است، ضمیر پیوسته اول شخص مفرد پس از فعل ماضی با صیغه سوم شخص مفرد آمده‌است. از نظر ساختاری شناسه ے د در این ساختار نهاد جمله است ولی از نظر معنایی ضمیر پیوسته ے م نهاد است. در بیت

آرزو می‌کندم شمع صفت پیش وجودت که سراپای بسوزند من بی سر و پا را (۹/۷)  
ضمیر ے م ظاهراً مفعول است اما در شکل دستورمند بیت، نهاد واقع می‌شود: آرزو می‌کنم که سراپای وجود من بی سر و پا شمع صفت پیش وجودت بسوزند.

هرچند همان طور که در بالا اشاره شد، در زبان فارسی امروز ضمیر پیوسته در نقش نهاد به کار می‌رود ولی با این ساختار غزل سعدی تفاوت دارد. نمونه‌های زبان امروزی ضمیر در نقش نهاد به دنبال فعل سوم شخص ماضی مفرد به کار می‌رود و این ضمیر از نظر شخص با شناسه پنهان فعل یکسان است ولی در نمونه‌های سعدی که به دنبال فعل مضارع آمده، شناسه‌ی فعل (د) سوم شخص و ضمیر پیوسته اول شخص است.

آرزو می‌کنم در همه عالم صیدی که نباشند رفیقان حسود انبازم (۲/۴۴۴)

آرزو می‌کنم با تو دمی در بستان یا به هر گوشه که باشد که تو خود بستانی (۲/۶۶۱)

آرزو می‌کنم با تو شبی بودن و روزی یا شبی روز کنی چون من و روزی به شب آری (۸/۶۱۰)

این ساختار نادر در ادب فارسی در رباعیات مولانا هم به کار رفته است:

از خویش بجستن آرزو می‌کنم آزاده نشستن آرزو می‌کنم

در بند مقامات چونی بودم من وان بند شکستن آرزو می‌کنم (مولوی، ۱۳۸۸: ۱۶۲۱)

همچنین خواجوی کرمانی در بیت زیر از این ساختار استفاده کرده است:

آرزو می‌کنم با تو شبی در مهتاب که بود زلف سیاهت شب و رخ مهتابم (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴:

۴۳۷)

۴-۱-۲-۵- نهاد پیوسته به متمم:

با لشکرت چه حاجت رفتن به جنگ دشمن تو خود به چشم و ابرو برهم زنی سپاهی (۵/۶۸۵)  
ضمیر ۲ت که به «لشکر» پیوسته، نهاد فعل محذوف «داری» است و شکل دستورمند جمله چنین است: تو چه حاجت به جنگ دشمن رفتن با لشکر داری؟

۴-۱-۲-۶- نهاد با افعال یک شخصه: در بالا اشاره کردیم که ضمیر پیوسته در جمله‌هایی که با فعل یک شخصه ساخته می‌شوند، در حکم شناسه یا نهاد اجباری جمله است. در این جملات علی القاعده ضمیر به جزء غیر فعلی فعل مرکب می‌پیوندد؛ مانند: «خوابم می‌آید» که ضمیر پیوسته «م» به پایان «خواب» پیوسته است اما در نمونه‌های زیر ضمیر جابه‌جا شده و به پایان جزء فعلی یا همکرد پیوسته است.

با چشم نیم خواب تو خشم آیدم همی از چشم‌های نرگس و چندان وقاحتش (۷/۳۶۵)

رشک آیدم ز مردمک دیده بارها کاین شوخ‌دیده چند ببیند جمال دوست (۲/۱۱۳)

در این دو بیت ضمیر ۲م به پایان جزء فعلی فعل «خشم همی‌آید» منتقل شده است. شکل دستورمند جمله‌ها چنین است: با چشم نیم‌خواب تو خشمم همی‌آید؛ و بارها از مردمک دیده رشکم آید.

به خونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید نه قتلم خوش همی‌آید که دست و پنجه قاتل (۶/۳۹۲)

در این بیت هم ضمیر م به گروه اسمی در نقش متمم پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: نه از قتل خوشم همی آید.

عجب از دیده گریان منت می آید عجب آن است کز او خون جگر می‌نرود (۴/۳۰۲)

عجب از طبع هوسناک منت می آید من خود از مردم بی طبع عجب می‌مانم (۸/۴۶۰)

در این دو بیت هم از پایان جزء اسمی فعل «عجب می‌آید» به پایان گروه اسمی در نقش متمم منتقل شده است.

و شکل دستورمند دو مصراع اول بیت‌ها چنین است: «از دیده گریان من عجبیت می‌آید» و «از طبع هوسناک من عجبیت می‌آید».

جابه‌جایی ضمیر پیوسته در نقش نهاد

مجموع	با افعال يك شخصه	پیوسته به متمم	پیوسته به فعل پس از شناسه	پیوسته به قید	پیوسته به مفعول	پیوسته به اسم
۱۴	۵	۱	۴	۱	۱	۲

۴- ۱- ۳ مفعول: جایگاه اصلی ضمیر پیوسته در نقش مفعول، پس از فعل متعدی است. در جمله‌هایی که فعل مرکب دارند هم به دنبال جزء غیرفعلی فعل مرکب می‌آید و هم به دنبال همکرد. در غزل سعدی هم این دو شکل کاربرد این ضمیر دیده می‌شود. در بیت‌های زیر سعدی یک جا ضمیر پیوسته را به جزء غیرفعلی فعل - «قبول کردن» پیوسته و یک جا به همکرد آن:

گر قبولم می‌کند مملوک خود می‌پرورد و براند پنجه نتوان کرد با بازوی دوست (۳/۱۲۳)

نه گر قبول کنندت سپاس داری و بس که گر هلاک شوی منتهی پذیر از دوست (۵/۱۱۱)

اما از این میان شکل اول یعنی پیوستن ضمیر به جزء غیرفعلی روان‌تر و فصیح‌تر است و در زبان فارسی امروز هم همین شکل رایج است.

در غزل سعدی نمونه‌های فراوانی ضمیر پیوسته در نقش مفعول از ساختمان فعل جدا شده و به یکی دیگر از اجزای جمله پیوسته است که در زیر به طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازیم:

۴- ۱- ۳- ۱- مفعول پیوسته به قید: یکی از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر پیوسته مفعولی، جابه‌جایی آن از پایان فعل به دنبال قید است. از این گونه جابه‌جایی سی و چهار مورد در غزل سعدی دیده می‌شود که ضمیر از پایان فعل به پایان انواع قید منتقل شده است:

سعدی تو مرغ زیرکی خوبت به دام آورده‌ام مشکل به دست آرد کسی مانند تو شهباز را (۹/۱۴)

ضمیر پیوسته ے ت که مفعول جمله است، از پایان فعل «آورده‌ام» به پایان قید کیفیت «خوب» منتقل شده‌است.

قیامت که به دیوان حشر پیش آرند میان آن همه تشویش در تو می‌نگرم (۵/۴۳۰)  
ضمیر پیوسته ے م که مفعول جمله است از پایان فعل «آرند» به پایان قید زمان «قیامت» منتقل شده‌است.

گر از جفای تو روزی دلم بیازارد کمند شوق کشانم به صلح بازآرد (۱/۱۹۰)  
ضمیر ے م که مفعول جمله است از پایان فعل «بازآرد» به پایان قید حالت «کشان» منتقل شده‌است.

بازت ندانم از سر پیمان ما که برد باز از نگین عهد تو نقش وفا که برد (۱/۱۹۸)

ضمیر ے ت از پایان فعل «برد» به پایان قید تکرار «باز» منتقل شده‌است.

چندم به سر دوانی پرگاروار گردت سرگشته‌ام ولیکن پای استوار دارم (۸/۴۳۵)

ضمیر ے م که مفعول جمله است از پایان فعل «دوانی» به پایان قید پرسشی «چند» منتقل شده‌است.

من چه شایسته آنم که تو را خوانم و دانم مگرم هم تو ببخشی که سزاوار تو باشم (۴/۴۴۸)

ضمیر ے م که مفعول جمله است از پایان فعل «ببخشی» به پایان قید تاکید «مگر» منتقل شده‌است.

۱- ۳- ۲- مفعول پیوسته به متمم: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر پیوسته مفعولی، جابه‌جایی آن از پایان فعل به پایان متمم است. از این گونه جابه‌جایی پنجاه و هفت مورد در غزل سعدی یافته شده در زیر به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم:

وان گه که به تیرم زنی اول خبرم ده تا پیشترت بوسه دهم دست و کمان را (۹/۲۲)

در بیت بالا ضمیر ے م که مفعول جمله اول بیت بوده، از پایان فعل «زنی» به پایان «تیر» که متمم است، منتقل شده‌است

صورت سنگین‌دلی گُشنده سعدی است هر که بدین صورتش کشند نمیرد (۴/۲۰۶)

در این بیت ضمیر ے ش که مفعول جمله است، از پایان فعل «گُشنده» به پایان «صورت» که متمم است منتقل شده‌است.

۱- ۳- ۳- مفعول پیوسته به حرف ربط: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر پیوسته مفعولی، پیوستن آن به حروف ربط است. در غزل سعدی بیست و هشت بار ضمیر به حرف ربط پیوسته است.

از این میان، بیست و هفت مورد به حرف ربط «اگر» یا صورت‌های دیگر آن مانند «گر» یا «ور» پیوسته و تنها یک مورد به حرف ربط «که» پیوسته است.

اگرم برآورد بخت به تخت پادشاهی نه چنان که بنده باشم همه عمر در رکبیت (۵/۳۸)

ضمیر ے م مفعول جمله است که به حرف ربط «اگر» پیوسته است.

زخم شمشیر اجل به که سر نیش فراق کشتن اولیتر از آن کم به جراحت بگذاری (۲/۶۱۰)

ضمیر مفعولی = م به حرف ربط «که» پیوسته است و شکل دستورمند مصراع دوم چنین است: کشتن اولیتر از آن که به حراحت بگذاریم.

۴-۱-۳-۴ - مفعول پیوسته به فعل دیگر: گاهی ضمیر مفعولی از پایان فعلی که مفعول آن بوده، جدا شده و به پایان فعل دیگری پیوسته است. در غزل سعدی در سه بیت این جابه‌جایی صورت گرفته است.

بیایمت که ببینم کدام زهره و یارا روم که بی تو نشینم کدام صبر و جلادت (۶/۴۳)

ضمیر ٔ ت مفعول فعل گذرای «ببینم» است که جابه‌جا شده و به فعل ناگذر «بیایم» پیوسته است.

آمدمت که بنگرم باز نظر به خود کنم سیر نمی‌شود نظر بس که لطیف منظری (۳/۵۹۳)

در این بیت هم ضمیر ٔ ت مفعول فعل «بنگرم» بوده که به فعل «آمدم» پیوسته است.

۴-۱-۳-۵ - مفعول پیوسته به نهاد: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر مفعولی پیوستن آن به نهاد جمله است. از این گونه جابه‌جایی سی و هفت مورد در غزل سعدی یافت شده است؛ مانند نمونه‌های زیر

تو دوستی کن و از دیده مفکنم زنهار که دشمنم ز برای تو در زبان انداخت (۵/۴۱)

ضمیر مفعولی = م به «دشمن» که نهاد جمله است، پیوسته است.

بازگویم نه که این صورت و معنی که تو راست نتواند که ببیند مگر اهل نظرت (۷/۴۵)

در این بیت هم ضمیر مفعولی ٔ ت از پایان فعل «ببیند» جدا شده و به «اهل نظر» که نهاد جمله است، پیوسته است.

در این گونه جابه‌جایی ذهن خواننده بین این که این ضمیر مضاف‌الیه باشد یا مفعول دچار تردید می‌شود و سبب تعلیق می‌شود و بر ارزش هنری بیت می‌افزاید.

۴-۱-۳-۶ - مفعول پیوسته به مضاف‌الیه: یکی دیگر از جابه‌جایی‌های ضمیر مفعولی پیوستن آن به مضاف‌الیه است. در غزل سعدی هفده مورد از این جابه‌جایی صورت گرفته است.

ور به سنگ از صحبت خویشم برانی عاقبت خود دلت بر من ببخشاید که آخر سنگ نیست

(۸/۱۳۷)

ضمیر = م که مفعول جمله بوده به پایان «خویش» که مضاف‌الیه است، پیوسته است.

به کام دشمنم ای دوست این چنین مگذار کس این کند که دل دوستان بیازارد (۸/۱۸۸)

ضمیر مفعولی = م از پایان فعل «مگذار» جدا شده و به «دشمن» که مضاف‌الیه است، پیوسته است.

۴-۱-۳-۷ - مفعول پیوسته به صفت: گاهی ضمیر پیوسته مفعولی از پایان فعل جدا شده و به صفت پیوسته است. از این گونه جابه‌جایی هفت مورد در غزل سعدی دیده می‌شود.

دگر رغبت کجا ماند کسی را سوی هشیاری چو ببند دست در آغوش مستان سحرخیزت (۶/۴۸)

ضمیر مفعولی ٔ ت از فعل «ببند» جدا شده و به پایان صفت «سحرخیز» پیوسته است.

۴- ۱- ۳- ۸- مفعول پیوسته به تمیز: گاهی ضمیر مفعولی از پایان فعل به پایان تمیز منتقل شده است. این گونه جابه‌جایی در غزل سعدی کم است و فقط دو مورد به کار رفته است. بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی سگم خواندی و خشنودم جزاک الله کرم کردی (۳/۵۷۹) ضمیر َم که مفعول جمله است به «سگ» که تمیز است پیوسته است. دگر چون ناشکیبایی بنالد صادقش خوانم که من در نفس خویش از تو نمی‌بینم شکیبایی (۳/۶۹۳) ضمیر مفعولی َش به «صادق» که تمیز است پیوسته است.

#### جابه‌جایی ضمیر پیوسته در نقش مفعول

مجموع	پیوسته به تمیز	پیوسته به صفت	پیوسته به مضاف‌الیه	پیوسته به نهاد	پیوسته به فعل دیگر	پیوسته به حرف ربط	پیوسته به متمم	پیوسته به قید
۱۸۵	۲	۷	۱۷	۳۷	۳	۲۸	۵۷	۳۴

۴- ۱- ۴- متمم: متمم که مفعول با واسطه هم نامیده می‌شود ظاهراً باید به فعل پیوندد و اگر به اجزای دیگر جمله پیوسته باشد، جابجایی صورت گرفته است؛ مانند نمونه زیر که ضمیر در نقش متمم به فعل پیوسته است:

بوی بهار می‌دمدم یا نسیم صبح باد بهشت می‌گذرد یا پیام اوست (۵/۱۰۸)

ضمیر َم در پایان فعل «می‌دمدم» متمم است و شکل دستورمند جمله چنین است: بوی بهار بر من می‌دمد یا نسیم صبح.

ضمیر پیوسته در نقش متمم در غزل سعدی جابه‌جایی‌های فراوانی دارد و به سایر اجزای جمله پیوسته است. در زیر بر اساس همین پیوستگی آن‌ها را طبقه‌بندی و بررسی می‌کنیم:

۴- ۱- ۴- متمم پیوسته به مسند: یکی از گونه‌هایی جابه‌جایی ضمیر در نقش متمم، پیوستن آن به مسند جمله است و در غزل سعدی یازده مورد از این جابه‌جایی دیده می‌شود؛ مانند نمونه‌های زیر

میسرت نشود عاشقی و مستوری ورع به خانه خمار در نمی‌گنجد (۳/۱۸۳)

ضمیر َت متمم است که به «میسر» که مسند جمله است پیوسته است.

گر خاک مرده باز کنی روشنت شود کاین باد بارنامه نه چیزی ست در دماغ (۸/۳۹۱)

ضمیر َت متمم است که به «روشن» که مسند جمله است، پیوسته است.

۴- ۱- ۲- متمم پیوسته به عدد: یکی دیگر از جابه‌جایی‌های متمم پیوستن آن به عدد است. این گونه‌ی جابه‌جایی در غزل سعدی کم است و فقط دو مورد یافت شده است.

گر هزارت غم بود با کس نگوئی زینهار ای برادر تا نبینی غمگسار خویش را (۱۲/۱۷)

ضمیر ٔ ت متمم است که به «هزار» پیوسته است و شکل دستورمند جمله چنین است: گر هزار غم برای تو باشد، زینهار با کس نگویی.

گر هزارم جواب تلخ دهی اعتقاد من آن که شیرین است (۸/۹۹)

ضمیر ٔ م متمم است که به «هزار» پیوسته است و شکل دستورمند جمله چنین است: گر هزار جواب تلخ به من بدهی.

۴- ۱- ۴- ۳- متمم پیوسته به حرف ربط: یکی دیگر از شکل‌های جابه‌جایی ضمیر در نقش متمم پیوستن آن به حروف ربط است. از این گونه جابه‌جایی سی مورد در غزل سعدی صورت گرفته است و از این سی مورد، بیست و چهار مورد به حرف ربط «اگر» یا صورت‌های دیگر آن مانند «گر» یا «ور» پیوسته و شش مورد به حرف ربط «که» پیوسته است؛ مانند نمونه‌های زیر

بی دهان تو گرم صد قدح نوش دهند به دهان تو که زهر آید از آن نوش مرا (۴/۲۰)

ضمیر ٔ م متمم است که به حرف ربط «گر» پیوسته است و شکل دستورمند جمله چنین است: بی دهان تو گر صد قدح نوش به من دهند ...

کیست که مرهم نهد بر دل مجروح عشق کش نه مجال وقوف نه ره بگسیختن (۳/۵۱۷)

ضمیر ٔ ش متمم است و به حرف ربط «که» پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: که نه مجال وقوف برای او هست و نه ره بگسیختن.

۴- ۱- ۴- ۴- متمم پیوسته به قید: گاهی ضمیر در نقش متمم جابه‌جا شده و به قید پیوسته است. از این گونه جابه‌جایی سی و دو مورد در غزل سعدی صورت گرفته است و ضمیر به گونه‌های مختلف قید پیوسته است.

هرگز نبرده‌ام به خرابات عشق راه امروزم آرزوی تو درداد ساغری (۴/۵۹۸)

ضمیر ٔ م متمم است که به قید زمان «امروز» پیوسته است.

متفق می‌شوم که دل ندهم معتقد می‌شوم دگر بارت (۲/۴۶)

ضمیر ٔ ت متمم است که به قید تکرار «دگر بار» پیوسته است.

خود که باشد که تو را ببند و عاشق نشود مگرش هیچ نباشد که خریدار تو نیست (۳/۱۴۴)

ضمیر ٔ ش متمم است که به قید تاکید «مگر» پیوسته است.

مکن یارا دلم مجروح مگذار که هیچم در جهان مرهم نباشد (۷/۲۲۹)

ضمیر ٔ م متمم است که به قید نفی «هیچ» پیوسته است.

چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران (۸/۵۰۷)

ضمیر ٔ ت متمم است که به قید پرسشی «چند» پیوسته است.

هزار بارش از این پند بیشتر دادم که گرد بیهده کم گرد و بیشتر می‌گشت (۶/۱۵۴)

ضمیر ۷- ش که متمم است به قید مقدار «هزاربار» پیوسته است

۴- ۱- ۶- ۵- متمم پیوسته به صفت: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر در نقش متمم پیوستن آن به صفت است. از این گونه جابه‌جایی سیزده مورد در غزل سعدی به کار رفته است.

یا تیر هلاکم بزنی بر دل مجروح یا جان بدهم تا بدهی تیر امان را (۸/۲۲)

ضمیر ۷- م متمم است که به صفت «هلاک» (به معنی مُهلک) پیوسته است.

چشم بدت دور ای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و میر قبایل (۱/۳۹۴)

ضمیر ۷- ت متمم است که به صفت «بد» پیوسته است.

۴- ۱- ۶- ۷- متمم پیوسته به نهاد: یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر در نقش متمم پیوستن آن به نهاد جمله است و در غزل سعدی بیست و هشت مورد از آن دیده می‌شود. در این گونه جابه‌جایی ابتدا به نظر می‌رسد که ضمیر مضاف الیه باشد ولی پس از شناسایی اجزای جمله، معلوم می‌شود که متمم است؛ مثلاً درباره ضمیر ۷- ت در «معلمت» در بیت زیر ابتدا خواننده تصور می‌کند که مضاف الیه «معلم» است ولی بعد از شناسایی اجزای جمله، بویژه فعل «آموخت» که گذرا به متمم است، مشخص می‌شود که متمم است: «معلم همه شوخی و دلبری به تو آموخت»

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت (۱/۴۲)

شب دراز به امید صبح بیدارم مگر که بوی تو آرد نسیم اسحارم (۱/۴۳۲)

در این بیت ضمیر ۷- م متمم است که به «نسیم اسحار» نهاد جمله پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: مگر که نسیم اسحار بوی تو را برای من آورد.

مستوجب ملامتی ای دل که چند بار عقلت بگفت و گوش نکردی به پند او (۲/۵۴۰)

ضمیر ۷- ت متمم است که به نهاد جمله یعنی «عقل» پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: عقل به تو گفت.

۴- ۱- ۶- ۷- متمم پیوسته به مضاف الیه: یکی دیگر از جابه‌جایی‌های ضمیر پیوستن آن به مضاف الیه است و بیست و سه مورد از آن در غزل سعدی به کار رفته است.

ز آن سوی بحر آتش اگر خوانیم به لطف رفتن به روی آتشم از آب خوش‌تر است (۵/۸۰)

ضمیر ۷- م متمم است که به «آتش» که مضاف الیه است، پیوسته است.

به تماشای درخت چمنش حاجت نیست هر که در خانه چنو سرو روانی دارد (۲/۱۹۷)

ضمیر ۷- ش متمم است که به «چمن» که مضاف الیه است، پیوسته است.

۴- ۱- ۶- ۸- متمم پیوسته به مفعول: گونه دیگر جابه‌جایی ضمیر در نقش متمم پیوستن آن به مفعول جمله است که سعدی در چهارده بیت از آن استفاده کرده است.

زهرم مده به دست رقیبان تندخوی از دست خود بده که ز جلاب خوشترست (۸/۸۰)



ضمیر ۰ م متمم است که به مفعول جمله یعنی «زهر» پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: به دست رقیبان تندخوی زهر را به من مده.

عجب که بیخ محبت نمی‌دهد بارم که بر وی این همه باران شوق می‌بارم (۲/۴۳۲)

ضمیر ۰ م متمم است که به مفعول جمله پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: عجب که بیخ محبت به من بار نمی‌دهد.

۴- ۱- ۴- ۹- متمم پیوسته به متمم دیگر: گاهی ضمیر در نقش متمم به گروه اسمی که خود در نقش متمم است پیوسته است. از این گونه بیست و هشت مورد در غزل سعدی دیده می‌شود.

دل ز جان برگیر و در بر گیر یار مهربان گر بدین مقدرات آن دولت میسر می‌شود (۴/۳۰۸)

ضمیر ۰ ت متمم است که به «این مقدار» که خودش هم متمم است، پیوسته است. شکل دستورمند جمله چنین است: گر بدین مقدار آن دولت برای تو میسر می‌شود.

گر بگریم چو شمع معذورم کس نگوید در آتشم مگداز (۶/۳۴۸)

ضمیر ۰ م متمم است که به «آتش» که خود متمم است پیوسته است.

۴- ۱- ۱۰- متمم پیوسته به جزء غیر فعلی فعل مرکب: در نمونه‌هایی نادر (فقط در دو بیت) ضمیر در نقش متمم، به جزء غیر فعلی فعل مرکب پیوسته است.

دستم نداد قوت رفتن به پیش یار چندی به پای رفته و چندی به سر شدم (۴/۴۲۱)

ضمیر ۰ م به جزء فعلی فعل مرکب «دست نداد» پیوسته است.

از آستانه خدمت نمی‌توانم رفت اگر به منزل قربت نمی‌دهی بارم (۳/۴۳۲)

ضمیر ۰ م به جزء فعلی فعل مرکب «بار نمی‌دهی» پیوسته است.

جابه‌جایی ضمیر پیوسته در نقش متمم

مجموع	پیوسته به جزء غیر فعلی فعل مرکب	پیوسته به عدد	پیوسته به مسند	پیوسته به صورت	پیوسته به مفعول	مضاف الیه پیوسته به	پیوسته به متمم	پیوسته به نهاد	پیوسته به مرفوع	پیوسته به تبت
۱۸۳	۲	۲	۱۱	۱۳	۱۴	۲۳	۲۸	۲۸	۳۰	۳۲

بسامد جابه‌جایی ضمیر پیوسته در نقش‌های چهارگانه

مجموع	در نقش نهاد	در نقش مضاف الیه	در نقش مفعول	در نقش متمم
۵۳۰	۱۴	۱۴۸	۱۸۵	۱۸۳

#### ۴-۲. نقش بلاغی جابه‌جایی ضمیر

هر چند مهمترین عامل جابه‌جایی ضمیر در کلام منظوم ضرورت موسیقی و وزن است و سراینده بنا به ضرورت رعایت وزن، اجزای جمله را از ترتیب قاعده‌مند آن خارج می‌کند و آن‌ها را جابه‌جا می‌کند، اما این جابه‌جایی‌ها ارزش بلاغی و هنری دیگری هم دارند. از منظر علم معانی، معیار جابه‌جایی اجزای جمله مقتضای حال مخاطب یا خواننده است و غرض آن است که کلام تأثیر بیشتری در او ایجاد کند؛ بنابراین پس و پیش کردن اجزای جمله در کلام ادبی صرفاً تابع ضرورت وزن نیست. برای نمونه به این دو بیت زیر که در تاریخ ادبیات فارسی اولی به سعدی و دومی به فردوسی منسوب است، توجه کنید:

خدا کشتی آن جا که خواهد برد و گر ناخدا جامه بر تن درد

برد کشتی آن جا که خواهد خدای و گر جامه بر هم درد ناخدای

هر دو بیت در یک بحر و وزن سروده شده، اما در بیت اول اجزای جمله مرتب است؛ نهادها در آغاز و فعل‌ها در پایان جمله آمده‌اند و در بیت دوم اجزای جمله جابه‌جا شده، فعل‌ها به اول جمله آمده و نهادها به پایان منتقل شده‌اند. این دو بیت از نظر بلاغی با هم متفاوت هستند و این تفاوت از رهگذر پس و پیش کردن نهاد و فعل جمله حاصل شده‌اند.

شفیعی‌کدکنی قسمت برجسته‌ای از هنرنمایی بزرگانی مانند فردوسی، سعدی، حافظ و بیهقی را در ساختمان جمله ایشان و طرز قرار گرفتن اجزای جمله می‌داند و می‌نویسد که «(زبان فارسی استعداد زیادی دارد برای تنوع در ساختمان جمله. شما هر یک از اجزای جمله را در هر جای جمله که بخواهید می‌توانید قرار دهید. در صورتی که نحو زبان‌های دیگر این قدرها وسیع نیست. راز موفقیت نثرنویسانی از قبیل بیهقی و مولف اسرارالتوحید، در مقایسه با نثرنویسان دوره‌های بعد در این است که بیهقی و مولف اسرارالتوحید «نحو» زبانشان گسترده‌تر است.» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۱: ۴۳۲-۴۳۳)

جابه‌جایی ضمیر به عنوان یکی از شگردهای هنجارگریزی سبب می‌شود در روند خودکاری زبان اختلال ایجاد شود و خواننده برای دریافت معنی و مفهوم کلام به تامل واداشته شود و همین تامل و درنگ و تلاش ذهنی خواننده بر ارزش بلاغی و هنری کلام می‌افزاید. در زیر به بررسی نقش بلاغی نمونه‌هایی از جابه‌جایی ضمیر در غزل سعدی می‌پردازیم:

لبت بدیدم و لعلم بیوفتاد از چشم بگفتی و قیمت برفت لؤلؤ را (۷/۲۴)

با توجه به ضمیر «ت» که به لب پیوسته و مضاف الیه واقع شده، ضمیر «م» که از پس «چشم» جابه‌جا شده و به «لعل» پیوسته، ابتدا ذهن خواننده را به همان سمت و سو هدایت می‌کند تا تصور کند که ضمیر «م» هم مضاف الیه «لعل» است، اما با کمی تامل و تلاش ذهنی متوجه می‌شود که این ضمیر از

جای اصلی خود جابه‌جا شده و در اصل مضاف‌الیه چشم است. این تلاش ذهنی خواننده بر وجه هنری و بلاغی بیت می‌افزاید.

ز خاکم رشک می‌آید که بر سر می‌نهی پایش که سعدی زیر تعلینت چه بودی گر تراستی (۱۱/۵۶۸)  
ضمیر ّش که در اصل مضاف‌الیه «سر» بوده و پس از جابه‌جایی به «پای» پیوسته، سبب ابهام شده‌است. ابتدا از جمله «بر سر می‌نهی پایش» این معنی به ذهن می‌رسد که «پایش را بر سر خود می‌نهی» ولی بعد از تأمل و شناسایی جایگاه اصلی ضمیر درمی‌یابیم که مرجع ضمیر «خاک» است و شکل دستورمند جمله «پا بر سرش می‌نهی» است.

گر خانه محقرست و تاریک بر دیده روشنت نشانم (۶/۴۶۵)

در این بیت ضمیر ّت که مفعول جمله است، جابه‌جا شده و به صفت «روشن» پیوسته است. این جابه‌جایی سبب می‌شود که خواننده ابتدا ضمیر ّت را مضاف‌الیه «دیده روشن» تصور کند اما پس از تأمل معلوم می‌شود که ضمیر ّت مفعول جمله است و شکل دستورمند جمله چنین است: بر دیده روشن نشانمت.

به شمشیر از تو نتوانم که روی دل بگردانم و گر میلم کشی در چشم میلم همچنان باشد (۱۰/۲۲۱)  
جابه‌جایی ضمیر ّم از پایان «چشم» به پایان «میل» سبب ایجاد جناس میان «میل» (milam) و «میلم» (meylam) شده و بر وجه هنری و زیبایی بیت افزوده است.

فتنه سامریش در نظر شورانگیز نفس عیسویش در لب شکرخا بود (۶/۲۸۹)

ضمیر ّش از پایان صفت مضاف‌الیه در دو مصراع به پایان سامری و عیسوی منتقل شده و به گونه‌ای قرینه‌سازی ایجاد کرده است و در شکل‌گیری آرایه موازنه در تأثیر داشته‌است.

زندهار از این امید درازت که در دلست هیهات از این خیال محالت که در سرست (۱۱/۷۶)

جابه‌جایی دو ضمیر ّت در مصراع اول و دوم سبب قرینه‌سازی شده‌است و به شکل‌گیری آرایه موازنه در بیت کمک کرده‌است.

سرم فدای قفای ملامت است چه باک گرم بود سخن دشمن از قفا ای دوست (۳/۱۱۹)

جابه‌جایی ضمیر ّم از پس «قفا» در مصراع دوم و پیوستن آن به «گر» سبب قرینه‌سازی بین سَرَم و گَرَم شده‌است.

گَرَم هلاک پسندی ورم بقا بخشی به هر چه حکم کنی نافذ است فرمانت (۳/۱۶۸)

جابه‌جایی دو ضمیر سبب قرینه‌سازی بین «گَرَم و وَرَم» در مصراع اول شده‌است.

در مواردی که ضمیر جابه‌جا شده و به واژه قافیه پیوسته، ضرورت هماهنگی با بیت‌های قبل و بعد سبب این جابه‌جایی شده و آهنگ بیت از رهگذر این جابه‌جایی تکمیل شده‌است؛ مانند نمونه‌های

زیر:

خواب از آن چشم، چشم نتوان داشت که ز سر برگذشت سیلابش (۲/۳۶۴)  
 ضمیر ے ش که مضاف‌الیه «سر» بوده به پایان سیلاب (قافیه) منتقل شده‌است.  
 ور چنین حور در بهشت آید همه خادم شوند غلمانش (۴/۳۷۶)  
 ضمیر ے ش که مضاف‌الیه «خادم» بوده به پایان غلمان (قافیه) منتقل شده‌است. همچنین است در  
 بیت‌های زیر:

دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر که دگر باره به خون در نبرد دندانش (۴/۳۷۹)  
 دل پیش تو و دیده به جای دگرستم تا خصم نداند که تو را می‌نگرستم (۱/۴۱۴)  
 کس ننالید در این عهد چو من در غم دوست که به آفاق نظر می‌رود از شیرازم (۷/۴۴۴)  
 گاهی انتقال ضمیر به پایان بیت در جایگاه قافیه، سبب ایجاد جناس با قافیه‌ی یکی دیگر از بیت‌های  
 غزل شده‌است؛ مانند نمونه‌های زیر:

ماجرای دل دیوانه بگفتم به طیب که همه شب در چشم است به فکرت بازم (۹/۴۴۳)  
 قافیه بیت بالا با قافیه بیت زیر از همان غزل جناس دارد:  
 خدمتی لایقم از دست نیاید چه کنم سر نه چیزی است که در پای عزیزان بازم (۷/۴۴۳)  
 همچنین در بیت زیر واژه قافیه همراه با ضمیر پیوسته که از جای اصلی خود جابه‌جا شده، با قافیه بیت  
 دیگری جناس دارد:

چون کبوتر بگرفتم به دام سر زلف دیده بردوختی از خلق جهان چون بازم (۴/۴۴۴)  
 نظر از مدعیان بر تو نمی‌اندازم تا نگویند که من با تو نظر می‌بازم (۱/۴۴۴)  
 گاه جابه‌جایی سبب ایجاز شده‌است. در بیت زیر اگر ضمیر جابه‌جا نمی‌شد می‌بایست در پایان  
 «گوش» و «دل» دوبار می‌آمد ولی با جابه‌جایی و آمدن به دنبال «زمان» یکبار آمده و سبب ایجاز و  
 کم‌کوشی زبانی شده‌است:

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست  
 (۴/۱۳۷)

گاه جابه‌جایی ضمیر سبب یکی از گونه‌های ایهام شده‌است؛ مانند نمونه‌های زیر:  
 همچنان شکر عشق می‌گویم که گرم دل بسوخت جان بنواخت (۵/۴۰)  
 جایگاه اصلی ضمیر ے م پس از «دل» بوده و با جابه‌جایی به «گر» پیوسته است. «گرم» با تناسب به  
 «بسوخت» واژه «گرم» را به ذهن متبادر می‌کند و به گونه‌ای ایهام تبادر ایجاد می‌کند. همچنین در  
 بیت زیر

تو هم چنان که شکر در کنار و من چون عود گرم بر آتش سوزان نهند غم نخورم (۳/۴۳۱)

جابه‌جایی ضمیر ـ م از پسِ «نهند» و پیوستن آن به «گر» به صورت «گَرَم»، در کنار واژه «آتش» و «سوزان»، واژه «گَرَم» را به یاد می‌آورد و به گونه‌ای ایهام تبادر ایجاد می‌کند.

من از کنار تو دور افتاده‌ام نه عجب گرم قرار نباشد که داغ هجران است (۶/۹۶)

جابه‌جایی ضمیر ـ م و پیوستن آن به حرف ربط «گر» واژه «گَرَم» را ساخته که با تناسب به واژه «داغ» واژه «گَرَم» را تداعی می‌کند.

قاصد مگر آهوی ختن بود کش نافه مشک در میان است (۴/۹۴)

ضمیر ـ ش که جایگاه اصلی‌اش پس از «میان» بوده، به «که» پیوسته و «کش» شده‌است. «کش» (که او) با تناسب به «آهو» واژه «کَش» را که یکی از صفات آهو و به معنی خوش است، به ذهن متبادر می‌کند و ایهام تبادر ایجاد می‌کند.

یکی از گونه‌های جابه‌جایی پیوستن ضمیر پیوسته به ضمیر گسسته است که سبب برجسته‌سازی زبان می‌شود و ارزش بلاغی دارد. در غزل سعدی ضمیر پیوسته ی ـ ت با بیشترین بسامد ۱۴ بار و پس از آن ضمیر پیوسته ـ ش ۸ بار به ضمیر «من» پیوسته است و ضمیر ـ ش هم ۲ بار به ضمیر «تو» پیوسته است؛ مانند نمونه‌های زیر:

گو تو بازای که گر خون منت درخورد است پیشت آیم چو کبوتر که به پرواز آید (۲/۳۲۰)

گر سنگ فتنه بارد فرق منش سپر کن ور تیر طعنه آید جان منش نشانه (۳/۵۵۳)

به خدای اگر به دردم بکشی که برنگردم کسی از تو چون گریزد که تو اش گریزگاهی (۶/۶۸۴)

یکی دیگر از گونه‌های جابه‌جایی ضمیر، پیوستن ضمیر به حرف ربط است که سبب عادت‌زدایی و برجستگی زبان می‌شود و بر ارزش زیبایی‌شناسی می‌افزاید. در غزل سعدی معمولاً ضمیرهای پیوسته در نقش‌های مضاف‌الیه، مفعول و متمم، پس از جابه‌جایی به دو حرف ربط «اگر» و شکل‌های کوتاه‌شده‌ی آن مانند: «گر» و «ور» و نیز «که» پیوسته‌اند. از این گونه جابه‌جایی‌ها به نمونه‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

ـ مضاف‌الیه‌های پیوسته به حرف ربط:

اگرم تو خصم باشی نروم ز پیش تیرت و گرم تو سیل باشی نگریم از نشیبت (۳/۳۸)

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست (۱/۱۳۳)

ـ مفعول‌های پیوسته به حرف ربط:

گرت چو چنگ به بر درکشد زمانه دون بس اعتماد مکن کانگهت زند که نواخت (۷/۳۹)

گرم هلاک پسندی ورم بقا بخشی به هر چه حکم کنی نافذ است فرمانت (۳/۱۶۸)

ـ متمم‌های پیوسته به حرف ربط:

اسیر بند بلا را چه جای سرزنشست گرت معاونتی دست می‌دهد دریاب (۹/۳۲)

از من مشنو دوستی گل مگر آن گاه کم پای برهنه خبر از خار نباشد (۸/۲۲۸)

### نتیجه‌گیری

نتیجه بررسی و تحلیل جابه‌جایی ضمیر شخصی پیوسته در ۶۲۷ غزل سعدی نشان می‌دهد که: ۱- این ضمیر ۵۳۰ بار جابه‌جا شده و این بسامد بالایی است؛ بنابراین جابه‌جایی ضمیر را می‌توان یک ویژگی سبکی غزل سعدی به شمار آورد. ۲- کاربرد ضمیر پیوسته در نقش نهاد در غزل سعدی نشان می‌دهد که نقش این ضمیر در ادب فارسی محدود به سه نقشی که دست‌نویسان برای این ضمیر ذکر کرده‌اند، نیست. ۳- تحلیل نمونه‌ها نشان می‌دهد که ضمیر پیوسته در نقش متمم، با انتقال به ده جایگاه غیر اصلی، بیشترین تنوع جابه‌جایی را دارد و بعد از آن ضمیر در نقش مفعول، با انتقال به هشت جایگاه غیر اصلی، از نظر تنوع جابه‌جایی، در جایگاه دوم قرار می‌گیرد و ضمیر در نقش مضاف‌الیه با انتقال به پنج جایگاه غیر اصلی، کمترین تنوع جابه‌جایی را دارد. ۴- تحلیل بلاغی نمونه‌ها بیانگر آن است که علاوه بر ضرورت وزن، انگیزه‌های بلاغی دیگری هم در جابه‌جایی ضمیر تاثیرگذار بوده‌است و این امر منجر به برجسته‌سازی زبان می‌شود.

## منابع

### الف) کتاب‌ها

- ارزنگ، غلامرضا ۱۳۷۸ دستور زبان فارسی امروز. تهران: قطره.
- انوری و احمدی گیوی. ۱۳۷۵، دستور زبان فارسی (۲). تهران: فاطمی.
- خواجوی کرمانی ۱۳۷۴ دیوان کامل اشعار. به کوشش سعید فائعی. تهران: انتشارات بهزاد.
- خیامپور، عبدالرسول ۱۳۸۲ دستور زبان فارسی. تبریز: ستوده.
- داد، سیما ۱۳۸۲ فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید.
- سعدی، ۱۳۸۳ کلیات. تدقیق متن و مقدمه از دکتر حسن انوری. تهران: قطره.
- شفیع‌کدکنی، محمدرضا ۱۳۶۸ موسیقی شعر. تهران: آگاه.
- \_\_\_\_\_ ۱۳۹۱ رستاخیز کلمات (درس‌گفتارهایی درباره نظریه ادبی صورت‌گرایان روس). تهران: سخن.
- صفوی، کورش ۱۳۷۳ از زبان‌شناسی به ادبیات (جلد اول: نظم). تهران: چشمه.
- فردوسی ۱۳۸۶ شاهنامه، بکوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرشیدورد، خسرو ۱۳۸۲ دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- مولوی، جلال‌الدین محمد ۱۳۸۸ غزلیات شمس تبریز. مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیع‌کدکنی. تهران: سخن.
- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا ۱۳۸۱. دستور زبان فارسی (۱). تهران: سمت.

### ب) مقالات

- ایرانی، محمد و ترکاشوند، مریم ۱۳۸۶ تحلیل نحوی «هم‌نقش ضمیر» با نگاه به ساختار فعل و نقش ضمائر متصل در جمله‌های انفعالی - حسی. مجله فنون ادبی، سال نهم، شماره ۱، پیاپی ۱۸. صص ۱۱۹ - ۱۳۲.
- دانشگر، آذر ۱۳۹۶. جابه‌جایی ضمیر متصل شخصی (ویژگی سبکی سعدی در بوستان). دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان. شماره ۱۳. صص ۴۷ - ۷۵.
- طبیب، سید محمدتقی ۱۳۸۳. برخی ساختارهای دستوری گونه شعری زبان فارسی. دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان. شماره اول. صص ۶۵ - ۷۷.
- فتوحی، محمود ۱۳۹۰. جادوی نحو در غزل سعدی. سعدی‌شناسی، دفتر چهارم. صص ۱۵۹ - ۱۶۹.
- کردبچه، لیلیا و آقاحسینی، حسین و هاشمی باباحیدری، مرتضی (۱۳۹۳) جابه‌جایی ضمیر شخصی متصل در شعر چند تن از شاعران معاصر (نیمایوشیخ، اخوان ثالث، شاملو، فرخزاد، آتشی، سپهری و صفارزاده). مجله شعرپژوهشی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز. سال هفتم. شماره سوم. پیاپی ۲۵. صص ۱۰۵ - ۱۲۵.

